

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

قاسم باز

۱۰ جنوری ۲۰۱۶

تنها محمد داوود مومند و خانم ملال موسی نظام مطالعه فرمایند.

دبیلومات ورزیده و وطن دوست آقای عبدالرحمان (پژواک) چه زیبا فرمود اند:

« با هر کس که حقیقت را در میان می گذارم، خیال می کند او را مسخره می سازم »

داوود مومند گلپه!

می دانم که فارغ التحصیل پوهنخی حقوق استنید، ولی باور نمائید که از حقوق، و کرامت انسانی بوئی نمی برید، همچنان نمی دانید که حقوق چیست؟ اگر می دانستید هیچ وقت یک رئیس جمهور خدمتگار وطن را به شکل تمسخر به نام "پادشاه" و یا "لیونی" یاد نمی کردید، همچنان هیچ وقت سردارها را که اصلاً از قندهار و محمدزائی هستند، به نام بی مسلک و بی کلتور خطاب نمی کردید، تا وقتی که خود شخص بی مسلک و بی کلتور نباشد هیچ وقت به دیگران اینطور هتک حرمت نمی کند. این گونه القاب نمایندگی از بی مسلکی بی کلتوری و از بی دانشی تان می نماید، افسوس به آن استادان پوهنتون که شما را نمره کامیابی داده، و افسوس به آن پیلوت طیاره که شما را به امریکا رسانده، شما باید در مدرسه گردی غوث ننگرهار که زادگاه پدری تان است باید یک چری یا یک ملا (فیتابی) می بودید.

جای پرورش و محیط و ماحولی که من و خودت در آن پرورش یافتیم، آسمان و زمین فرق دارد، شما در یک ماحول اختلاسی، در هم نشینی با اشخاصی مثل پروانی، سفیر دوران نورمحمد تره کی در عربستان سعودی، که شوهر خاله شما بود پرورش یافته اید، ولی بنده الحمدالله در فامیلی پرورش یافتم که هر روز فامیلیم به من وطن دوستی، مردم دوستی، صداقت و فدا کاری را درس می داد، هیچ وقت نشست و برخاست من به افراد "الوفر" مثل خودت نبود، ماحول و محیط پرورش من به چند تن دوستان این پورتال [منظور افغان جرمن انلاین است - پ] مثل آفتاب روشن است، من هیچ وقت یک آدم "کوچه دب" مثل خودت نبودم، که سر و کارم به بازیگران و هنرمندان مشهور ننگرهار مثل ماستر "فضل غنی" و غیره بوده باشد.

شما بعد از رانده شدن از وظیفه همیشه در شهر جلال آباد در (سرای سیال و سرای مالته) که اکثراً بازیگران در آن سرای ها اقامت داشتند سپری می کردید، شما شخصیتی بودید که خود را در زمان جمهوریت بالخصوص بعد از رانده شدن تان از وظیفه مدیریت خدمات پوهنتون کابل، گاهی به این در و گاهی به آن در سر می زدید، شما چرا از برطرفی تان از محیط و ماحول پوهنتون کابل طفره می روید، شما چقدر یک آدم ناسالم، مریض روانی، عقده ئی و بالاخره یک انسان غیر نورمال هستید.

شما به یک پروفیسور علم فزیک که عبارت از آقای مرحوم "غلام صدیق محبی" وزیر تحصیلات عالی که یک وقت وی عضو کدر علمی پوهنتون کابل بود شما وی را به حیث یک شخص بیسواد خطاب می‌نمائید، آیا شما با این فرموده خود، تمام استادان پوهنتون کابل را توهین، تحقیر و هتک حرمت نمی‌کنید، آیا خطاب کردن کلمه بیسواد آنهم به یک پروفیسور فزیک هتک حرمت به دانشمندان نیست، نمی‌دانم سواد و بی‌سوادی از نظر شما چیست و چی را می‌گوید؟

در حصه خودت من باز به آن شعر رحمن بابا در اینجا اکتفاء می‌کنم که فرموده است.

د مکی په بزرگی کی هیڅ شک نشته. ولی!

مومند جان! من آقای "حفیظ کرزی" را از شما کرده خوبتر و زیادتر می‌شناسم. ولی افسوس به شما که قدر دوستی آن شخص را هم ندانستید/ شما به چی الفاظ رکیک در اکثر نوشته‌های تان فامیل وی را تحقیر و توهین می‌کنید، آیا در پشتونوالی این گونه روش را دوستی می‌گویید؟ نمی‌دانم چی قسم چشم دارید که هیچ‌گونه شرم و حیاء را نمی‌شناسد. از یک طرف شما اعتراف می‌کنید که "آقای محبی" سند تخصص خود را از روسیه شوری گرفته، ولی از طرف دیگر باز به چرندیات تان ادامه می‌دهید و متذکر می‌شوید که وی (آقای غلام صدیق محبی) یک شخص بیسواد بود، اگر تنها نزد شما دانستن و یا صحبت کردن به زبان انگلیسی معیار سواد یک فرد باشد، در این صورت فکر می‌کنم که یک تعداد زیاد دانشمندان ما شامل این کتگوری شما خواهند شد.

آقای جامع‌الاکمالات محترم مومند!

باید متوجه باشید، چون در آن وقت کشور روسیه شوروی به زبان انگلیسی اهمیت قابل نبود، این که "محبی" در آن وقت انگلیسی را در روسیه نیاموخته کدام گناه و جرمی را مرتکب نشده، این که وی غرض ترجمه انگلیسی از کدام همکار یا مادون خود طلب کمک شده این موضوع دلالت بر بیسوادی آقای "محبی" نمی‌کند. کمک خواستن در ترجمه یک زبان یا مشوره به یک زیر دست یا همکار معنی بیسوادی ندارد، بیسواد کسی است که به پروفیسورهای پوهنتون خطاب بیسواد می‌کند، وقتی که شما از مدیریت خدمات پوهنتون توسط "غلام صدیق محبی" رانده شدید، وی در سجل و سوانح شما، شما را یک شخص نامطلوب سجل کرد، شما به کدام اساس باز سر به دروازه سید عبدالاله زدید در حالی که مخالف درجه یک نظام جمهوری بودید. آیا این کار مردانگی یک شخص است (نی، نی، به خدا نی). شما چی مقبول نوشتید توجه نمائید به نوشته تان « بی ارتباط نیست که خاطر نشان سازم سید عبدالاله که بعداً بمقام معاونیت ریس جمهوری رسید در ضمن ملاقات دو ساعته در مقر وزارت مالیه که نظر به تقاضای خودش صورت پذیرفت از من خواهش نمود که دوستان خود را به او، و او، مرا به دوستان خود که همانا وزرای کابینه، طور مثال قدیر نورستانی و غیره بود معرفی خواهند نمود، قبول همچو پیشنهاد منطقی متضمن اعتماد و اعطای یک مقام دولتی بمن بود، ولی من آزو نداشتم خلاف میل باطنی و صرف بمنظور اخذ مقام دولتی شامل حلقه حزب بر سر اقدار گردهم». [ویراستاری نشده- پ] واقعاً شما چقدر یک فرد دروغگو و مفتری مسلکی هستید، شما در پراگراف بالا مدعی گردیدید که وی از من خواهش ملاقات کرد، خوب اگر من این دروغ شاخدار شما را قبول کنم پس شما به من گفته می‌توانید، که شما در آنوقت چه کاره بودید، که وی از شما تقاضای شمولیت در حزب انقلاب نموده باشد؟ آیا شما در آن وقت کدام شخصیت معروف سیاسی، کدام دیپلمات و رزیده و یا کدام دانشمند بی‌بدیل و یا کدام مشر قوم و یا کدام روحانی منتفذ و سرشناس بودید؟

نه این که شما در آن وقت یک آدم "لوفر" و "دانگنی" بودید.

گرانه مثل دی چی وائی.. دروغ وایه په شرعه ئی روغ وایه.

مطمئنم در آنوقت اگر آقای داکتر "محمد حیدر لویناب" از اختلاس تان خبر می شد وی هم در حصه تان همان کاری را می کرد که جناب "محبی" در حق تان کرد.

اگر حورا گفتن تقوا باشد، اگر بچه رقصانند تقوا باشد، اگر بادی گاردی "خان عبدالغفارخان" آنهم به خاطر یک دو روز مفت خوری نان در خانه های مردم به نام خدای خدمتگار بودن، افغان ملتی بودن، و بعد مساواتی شدن و فردا جاسوسی کردن به "آی اس آی" و هم صدا شدن با "رستم شاه مومند" کمیشنر مهاجران در پیشاور در وقت جهاد؟ و بالاخره اختلاس در مدیریت خدمات پوهنتون کابل و غیره و غیره تقوا باشد، افسوس به این تقوا و افسوس به حال این متقی.

شما خوانندگان محترم قضاوت نمائید، یک کسی که به اثر اختلاس از یک مقام دولتی رانده می شود باز در عین وقت چطور می شود که به وی یک مقام کلان دولتی تفویض شود. فاعتبرو یا اولابصا. درغ هم از خود حد و حدود دارد. مومند گلیه! باز هم اشتباه بزرگ کردی. اینقدر که پدرم و برادرم در وقت زعامت دوران جمهوریت شهید داوودخان به درد خاندان سلطنتی خورده فکر نکنم ۹۸٪ درصد شاه پرستان بزدل به درد پادشاه و جنرال "عبدالولی" خورده باشند، یکی از روزها در ارگ در سال ۲۰۰۵ من و پروفیسور "قدیر امیریار" استاد علوم سیاسی پوهنتون جورج واشنگتن امریکا، و خانم محترم شان به نام "صحرا جان امیریار" که چند سال قبل رئیس "انجمن تساند و همبستگی افغانها در حومه واشنگتن پی سی" بوده غرض تسلیت به فامیل شاه سابق به ارگ یکجا رفتیم، در آنوقت خانم "عزیز جان نعیم" از لندن به کابل آمده بود ما به خاطر فاتحه دادن ملکه "حمیرا" به ارگ رفتیم. هر وقتی که من به ارگ می رفتم یا به سردار "نادر نعیم"، یا به "مصطفی ظاهر" یا به "میرویس جان" و یا به "ظاهر ظاهر" نواسه های پادشاه سابق تیلیفون می کردم آنها موتر ارگ را برایم روان می کردند. من هم بدون تلاشی یا کدام پرسش به حرامسرای می رفتم در آن روز وقتی که ما سه نفر به حرامسرای رفتیم. به اتاق ملاقات "بابای ملت" توسط "سید احمد" رئیس دفتر رهنمایی شدیم. وقتی که داخل اتاق شدیم دیدم که جنرال "عبدالولی" شهزاده "احمدشاه"، دو دختر اعلیحضرت هریک "مریم جان" خانم "عزیز نعیم" و "بلقیس" خانم جنرال "عبدالولی" همراه شهزاده "میرویس" هم نشسته بودند بعد از ادای احترام خانمها به یکطرف و ما و "قدیرجان امیریار" استاد پوهنتون جورج واشنگتن به طرف دیگر، من پهلوی شهزاده "احمدشاه" و آقای پروفیسور پهلوی من نشست در این وقت خانم "کروخیل" که فعلاً وکیل مردم ولایت کابل در شورای ملی است، هم تشریف آورد. وی در جائیکه خانمها نشسته بود نشست. در این وقت "سید احمد" رئیس دفتر "بابای ملت" نیز حضور داشت.

بعد وقتی که از دعا و فاتحه ملکه "حمیرا" خلاص شدیم، دیدم که یک یک پیاله چای سیاه آورده شد در حال نوشیدن چای بودیم که جنرال "عبدالولی" از من سؤال کرد که شما در کابل چه وظیفه دارید؟ من برایش گفتم که من تقریباً سه سال می شود که کابل می باشم کارهای شخصی که عبارت از ساختن یک فابریکه ادویه سازی است به کابل آمدم، آن را تکمیل نمودم، تصمیم دارم که پس به امریکا بروم، در این وقت جنرال "عبدالولی" مداخله کرده به من گفت که خودت باید همراه "کرزی" صاحب همکاری و کار کنی، من هم از روی سادگی به جنرال "عبدالولی" گفتم که سردار صاحب، من وقتی در ارگان های دولتی کار می کنم که یک شهزاده یا یک سردار در سر هرم قدرت باشد، به مجرد اظهار این کلمه از زبانم جنرال سردار "عبدالولی" بالایم قهر شد و به شکل بسیار قهر و تمسخر به من گفت: «که دیگر پشت سردار و شهزاده نگرید همین "کرزی" صاحب را تقویه نمائید دیگر وقت سردار و شهزاده گذاشته» جنرال سردار "عبدالولی" برآیم گفت" که فردا ریزمیت (درخواست کار) را به "سیداحمد" بدهید تا من آن را به "کرزی" صاحب بدهم.

من هم بلی گفتم. در این اثنا دیدم که شخص "حامد کرزی" داخل اتاق شد. تمام ما از جاهای خود بلند شدیم و اجازه رفتن خواستیم حین برآمدن جنرال "عبدالولی" باز برایم تکرار کرد که کاغذ تان را به "سید احمد" بدهید، خوب گفتم و از اتاق بیرون شدم. این شاید ملاقات هفتم یا هشتم من به جنرال "عبدالولی" بوده باشد، وقتی که به خانه آمدم، جریان را برای برادرم گفتم. برادرم برایم گفت، که برادر تا جایی که من می دانم خودت شوق پول پیدا کردن نداری، بهتر است که از این موضوع صرف نظر کنی. همین زندگی فقیرانه تان خوب است. من هم نظر به مشوره برادر فرار را به قرار ترجیح دادم. بعد از ختم کارهای خرد و ریزه فابریکه ادویه سازی (باز) دوباره به امریکا آمدم.

آقای دروغگوی کلان محمد داوود مومند!

حالا خودت فکر کن اگر من به خاطر موقف گرفتن نزد پادشاه مثل دیگران می رفتم، می توانستم از نام و موقف "ظاهرشاه" سوء استفاده کنم ولی ما به آن خاطری که خودت به دروازه سید عبدالاله سر می زدی به آنجا نمی رفتیم. اینست فرق فاحش بین محیط و ماحول پرورش من و خودت.

زمانی که خواهر اعلیحضرت "محمد ظاهرشاه" خانم مرحوم شهید سردار "محمد نعیم خان" در سال ۲۰۱۲ در لندن فوت نمود تمام مصارف جنازه و فاتحه آن مرحومه به دوش فامیل من بود، به صدها و یا هزارها افغانی که در لندن بودباش دارد شاهد ادعای من اند، در وقت فوت خواهر "ظاهرشاه"، نه شاه سابق و نه جنرال عبدالولی زنده بود که ما این کار را به خاطر خوشنودی آنها کرده باشیم، آقای انجینر "احسان الله مایار" شاهد زنده ما از محبت های "ظاهر شاه" به خاندان من است.

بی پرنسیپ کسی است که گاهی در صف دشمنان "ظاهر شاه" ایستاده می شود و گاهی سنگ شاه دوستی آن هم به خاطر این که خود را یک چیزی که اصلاً نیست معرفی نماید، خود را نشان می دهد. "هاشم میوندوال" بعد از رانده شدن از صدارت دوست پادشاه سابق نبود، "عبدالملک عبدالرحیم زی" وقتی که به زندان انداخته شد وی دیگر دوست "ظاهر شاه" نبود بلکه افراد فوق دشمنان سرسخت شاه بودند، اگر خودت واقعاً شاه پرست می بودی هیچ وقت از این دشمنان پادشاه طرفداری نمی کردی، ولی می دانم که خودت یک انسان بی باک، ابن الوقت، چاپلوس، بیکاره و بی پرنسیپ هستی. که در هیچ چوکات درست نمی آئی. تمام نوشته هایت کذب، دروغ بی منطق و بیش از افتراء چیز دیگری نیست.

گاهی "روان فرهادی" را سفیر زمان جمهوریت قلمداد می کنی، گاهی "ریچارد نکسن" را رئیس جمهور وقت امریکا در زمان ریاست جمهوری "داوودخان" وانمود می سازی، شما و یکی دو تا دوست دیگر تان در این پورتال- [اشاره به افغان جرمن آنلاین-پ] چیزهایی را می نویسد که باعث خنده خوانندگان می گردد. من چندی قبل به خواهش یک بزرگوار خود خاموشی را اختیار نمودم ولی این شما بودید که مهر خاموشی من را باز هم شکستاندید.

در جمع شما شاه پرستان افرادی وجود دارد، که پدرشان در مقابل یک و نیم لک روپیه که از طرف یک دزد مشهور و جانی خابن به دین و وطن حبیب الله مشهور به "بچه سقو"، گرفته تا شاه بی بدیل و علم پرور و آزاد منش افغانستان شاه "امان الله غازی" را ترور کند، شما امروز با این گونه افراد همدست شده اید. آیا این است پرنسیپ اخلاص و دوستی شما به شاه بی بدیل "غازی امان الله خان". شما که امروز سنگ دوستی "امان الله خان" و "ظاهر شاه" را به سینه می زنید چرا امروز دست دوستی به دشمنان "غازی امان الله خان" و "ظاهر شاه" داده اید و خلاف ادعای دروغین و فریب دهنده تان با دشمنان آنها همکار شده اید.

محمد داود گلیه! آیا خودت نمی دانی آن تاجر قندهاری به نام (موسی خان قندهاری) شخصی که به دستور مستقیم و به خاطر گل روی پول می خواست "غازی امان الله خان" را ترور کند پدر خانم ملال موسی نظام است؟، اگر نمی دانی

راستی که یک آدم بیکاره و بی سواد هستی. بگذار که آن تاجر پول پرست را من برایت معرفی کنم. آن تاجر محترم و شخصیت ملی افغانستان؟؟ پدر خانم "ملال موسی نظام" است، خانم "ملال موسی نظام" که در پورتال افغان جرمن آنلاین ۲۷۴ مضمون و زیادتر از هزار نوشته در کلکین نظر سنجی، که تمام شان به غیر از جفنگ، دروغ، افتراء و خاک انداختن در چشمان مردم چیزی بیش نیست، این خانم مبارز؟ و طالب العلم که پدر شان از یک دزد جانی به نام "حبیب الله کلکانی" مشهور به "بچه سقو" به خاطر کشتن "غازی امان الله خان" یک ونیم لک روپیه را اخذ نموده بود تا شاه بی بدیل "غازی امان الله خان" را ترور کند. این خانم مکار به چه نیرنگ ها خود را فدائی "غازی امان الله خان" قلمداد می کند، عجیب دنیائی است، پدرش دوست "سقو" و دخترش ضد "سقو"، پدرش قاتل "غازی امان الله خان" و دخترش طرفدار "امان الله خان".

ماماهای این خانم نیرنگ باز هر یک "سید قاسم رشتیا" و "میرمحمد صدیق فرهنگ" دشمنان میوندوال، ولی خودش فدای میوندوال؟ مامایش "میر محمد صدیق فرهنگ" مشاور "ببرک کارمل" ولی خودش به خاطر روی زمانه مخالف "ببرک کارمل"، پسر مامایش به نام "عمر صمد" فعلاً سفیر در بلجیم خواهر زاده "محمد امین فرهنگ" سابق وزیر تجارت در زمان "حامد کرزی" طرفدار دو آتشه شورا نظار و "عبدالله عبدالله"، ولی خودش از روی زمانه مخالف "حامد کرزی"، "شورای نظار" و "عبدالله عبدالله".

این را گویند یک بام و دو هوا

لعنت خدا به کاذبین، دروغگویان، جاسوسان و چرندیات نویسان و دو رویان.

۲۰۱۶/۷/۱

یادداشت:

از آنجائی که همکار عزیز ما آقای "قاسم باز" با اسم و هویت اصلی شان، ضمن بیان گوشه هائی از تاریخ معاصر افغانستان، افراد معینی را نیز زیر سؤال برده اند، ما به خود حق ندادیم تا از نشر مطلب شان خودداری بورزیم. واضح است که حق نشر پاسخ به سؤالات آقای "باز" برای افرادی که در بحث به آنها اشاره شده است، با ذکر هویت اصلی شان کاملاً محفوظ می باشد.

اداره پورتال AA-AA